

شرح یکی از ابیات حافظ

از یاد داشته‌های علامه استاد آقای

محمد فروزی

در میان اشعار گویندگان بزرگ حتی شعرائی که بفصاحت بیان و طلاق لسان و روشنی فکر و کلام شهره آفاق شده‌اند خواه ناخواه گاهی از اوقات اسانی دیده میشود که مفهوم آنها یعنی مراد و مقصودی که شاعر در نظم آنها داشته بر همه کس روشن نیست و فهم آنها یا موقوف باشنا بودن بعضی از اصطلاحات و تعبیراتی است که در عهد گوینده معروف بوده و امروزه مهجور و مجهول شده با آنکه طرز جمله بندی و استعارات و مجازات و ایهامانی که شاعر بکار برده بطول زمان برای ما ناآنوس گردیده و در این صورت درک مضمون شعر محتاج بتأمل شده است.

الفاظ هر قدر رسا و جملات بهر اندازه تمام اندام و سالم انتخاب شود چون هیچوقت لفظ نمیتواند قالب صحیح معانی و احساسات باشد و در برای خروشان و مواجی را که در خاطر نویسنده و شاعر در طفیان و ریزش است در خود جای دهد و خواننده از خواندن آن همان حالی را پیدا کند که نویسنده و شاعر داشته غالباً بعلم همین عدم لیاقت الفاظ در رساندن معانی و احساسات و پوشیده ماندن آنها در پس این پرده مفهوم و مضمون نوشته‌ها و اشعار بر غیر صاحبان اصلی آنها مبهم میماند و این حال در شعر که بقید وزن و قافیه و اختصار و فشرده شدن معانی و احساسات در عبارات و جمل مختصر مفید است بیشتر بروز میکند بخصوص اگر شاعر بخواهد که معانی عالی علمی و فلسفی و عرفانی را در قالب الفاظ بریزد و برای آنکه هر نا اهل و عیبی سهولت

بعضی اسرار و رموز بی نبرد در استعمال مجاز و استعاره و ابهام متعمد باشد. لسان‌الغیب شی از و خواجه بزرگوار شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی از این طبقه اخیر است و بهمین علت فهم يك عده از اشعار او بر کسانی که اهل اصطلاح نباشند و پاره‌ای تعبیرات و رموز قرآنی و ادبی و علمی را ندانند مشکل مینماید مخصوصاً قیدی که حافظ در رعایت ابهام و ابهام‌التناسب و مجازات و استعاراتی که امروز بر اثر مرور زمان بنظر ما غریب جلوه میکند داشته این کار را مشکلتر کرده و گاهی نیز واقعاً اشعار او را دور از فهم نموده است.

بدبختانه از معاصرین حافظ چنانکه معمول شعرای عرب بوده هیچکس پیدا نشده است که معانی این اشعار مشکله را از خود آن شاعر بی‌رسد و بعنوان شرح بر مشکلات اشعار او آنچه را که شفاهاً میشوند بنویسد و برای آیندگان بگذارد تا بعد ها در این مرحله مردم بزحمت نیفتند و در پی بعضی توجیحات که غالب آنها نیز ریک و نا مربوط است نروند همچنانکه نظیر این کار را برای امثال انوری و خاقانی و نظامی و مولوی در عهد ایشان نکرده‌اند و بهمین علت يك عده از اشعار ایشان برای ما نا مفهوم و تاریک مانده است.

چون حافظ یکی از بزرگترین شعرای ایران است و مردم حقیقت جوی کنجکاو میل دارند اشعار او را بخوبی بفهمند و در دیوان او هر جا شعری مشکل بر میخورند مضمون و مفهوم آنرا حل کرده داشته باشند لهذا ما سعی میکنیم که بعد از این گاهگاه بعضی از این گونه ابیات حافظ را تا آنجا که حل آن برای ما باستعانت کتب لغت و فرهنگها و بعضی شروح دیوان حافظ مثل شرح سودی و شمعی و سروری و نیز در نتیجه بعضی تبعات و یادداشتهای استاد علامه معظم آقای محمد قزوینی ممکن باشد در مجله یادگار درج نمائیم و ضمناً از خوانندگان محترم نیز خواهش میکنیم که اگر در فهم اشعار حافظ بمشکلی بر میخورند و در این خصوص سؤالی دارند - بشرط آنکه این مشکل و سؤال عامیانه و مبتذل نباشد - آنرا بما بنویسند تا بوسیله تحریک حس کنجکاو در ما شاید بحل آن مشکل و جواب آن سؤال توفیق یابیم.

برای این مرتبه مشکلی که از طرف نگارنده این سطور بحضرت استاد علامه آقای قزوینی عرضه شد در باب این بیت حافظ است که میگوید :

بیا که پرده گلریز هفت خانه چشم کشیده ایم بتحریر کار گاه خیال
و این است فوایدی که از یاد داشتهای معظم له در این باب برگرفته ایم :

این بیت از غزلی است که ابیات اول آن چنین است :

شمت روح و داد و شمت برق وصال	بیا که بوی ترا میرم ای نسیم شمال ۱
احادیثاً بجمال الحبيب قف وانزل	که نیست صبر جمیلم ز اشتیاق جمال
حکایت شب هجران فرو گذاشته به	بشکر آنکه برافکنند پرده روز وصال
بیا که پرده گلریز هفت خانه چشم	کشیده ایم بتحریر کار گاه خیال
چو یار بر سر صلح است و عذر میطلبد	توان گذشت ز جور رقیب در همه حال

مقصود از نقل این ابیات بدست آمدن زمینه مطلب است که صحبت از روز وصال است که عاشق بمعشوق رسیده است و یار بر سر صلح است و عذر می طلبد بنا بر این بهتر آنست که صحبت آلام شب هجران فرو گذاشته شود و از این مقوله هیچ میان نیاید بشکر نکه روز وصال پرده بر افکننده است ، حال بینیم معنی و مقصود بیت چهارم یعنی :

بیا که پرده گلریز ... الخ که قدری مفید و مبهم است چیست ؟

عمده علت این ابهام و تعقید یکی عدم وضوح بعضی الفاظ و تعبیرات است در این بیت که فهم معنی شعر را مشکل کرده مثلاً : « پرده گلریز » و دیگر : « پرده هفت خانه چشم » که واضح تر است (یعنی هفت طبقه پرده های چشم ۲) و دیگر که عمده است کلمه :

۱ - این غزل را حافظ با استقبال سعدی گفته و سه بیت اول غزل سعدی اینست :

جزای آنکه نگفتم شکر روز وصال	شب فراق نغزیم لاجرم ز خیال
بدار يك نفس ای قائد این زمام جمال	که دیده سیر ننگردد از نظر بجمال
دگر بگوش فراموش عهد سنگین دل	پیام ما که رساند مگر نسیم شمال

۲ - حافظ در غزلی دیگر (شماره ۴۵۹ از طبع وزارت فرهنگ) گوید :

اشك حرم نشین نهانخانه مرا
زانسوی هفت پرده بازار میکشی

عید زاکانی گوید (ص ۱۱۳ از دیوان او) :

نکند در پس هفت پرده مردم چشم
و هفت خانه چشم یا هفت پرده چشم یا هفت طبقه چشم همه یکی است (رجوع شود برای تفصیل اسامی آنها بنیات اللغات)

«حریر» است که با وجود فحوص زیاد مقصود از آن درست معلوم نشد و دیگر: «کارگاه خیال» است و روی هم رفته بواسطه اجتماع این چند کلمه غریب غیر مانوس غیر مفهوم مجتمعاً در یک بیت آنرا قدری از فصاحت انداخته و تاریک و مبهم ساخته است. اما «پرده گلریز» سودی در اشعار حافظ حدس زده است که آن یک نوع پارچه است که صور گل بر آن منقوش بوده، در فرهنگ بهار عجم گوید: «گلریز پارچه که گلپای سرخ در آن بافتند، محمد عصار گوید: قبای اطلس گلریز والا».

اما «تحریر» در قوامیس عربی حتی در ذیل این قوامیس از «دزی» معنی مناسبی یعنی مناسب مقام برای آن مطلقاً پیدا نشد ولی در شرح سودی گوید که اصل تحریر بمعنی تقویم خط و اصلاح آن است و این کنایه از تزیین است. در بهار عجم گوید: «تحریر بمعنی خطوطی است که بر گرد کاغذ خطوط و تصاویر کشند، سالک یزدی گوید:

همانی از شرم رخت تصویر نتواند کشید
ور کشد همچون خطت تحریر نتواند کشید

در غیث اللغات گوید: «تحریر بمعنی خطهای باریک که از مو قلم بر نقوش و تصاویر کشند» پس روی هم رفته (اگر این معنی برای تحریر در عصر حافظ هم معمول بوده) تحریر در اینجا بمعنی تزیین و نقاشی و انواع تصاویر و نقوش باید باشد.

اما «پرده کشیدن» بمعنی پرده بستن و پرده گشادن هر دو آمده و فارق در دو معنی ذکر صله است که بمعنی اول صله آن «بر» و «به» و بمعنی دوم «از» است پس حاصل معنی بیت چون صحبت از وصال محبوب و رسیدن عاشق بوصول حضوری معشوق است ظاهراً باید این باشد که بیا ای معشوق که چون تو حاضری و وصال تو ما را نصیب شده است دیگر از فکر و خیال صحبتی نکنیم و از فراق و آلام شهای هجران حکایتی نگوئیم و پرده گلریز چشم را (یعنی پرده چشم خود را که از کثرت اشک و گریه خونین بشکل پرده گلریز سرخ و برنگ خون و مانند پارچه‌ای که روی آن تصویر و نقش گل سرخ بافته اند شده) روی کارگاه خیال یعنی روی کارخانه بافندگی خیال بکشیم، و کارگاه

محل ساختن چیزها مخصوصاً باقطن جامه است ۱ و کار نامه بمعنی مرقع تصاویر است که نقاش برای اظهار کمال خود ترتیب میدهد ۲.

از این دو معنی و اصطلاح کارگاه و کارنامه تقریباً چنین بر می آید که یکی از معانی کارگاه ظاهراً محلی بوده است که نقاشان در آنجا کار میکرده ۳ و انواع جامه ها را در آنجا با انواع الوان و نقوش می آراسته و بر آنها نقش میکشیده اند ۴ پس کارگاه خیال نیز محلی بوده است که قوه خیال هر آن در آن هزاران نقش از حواس خمسۀ باطنه از حس مشترك و متخیله و واهمه و حافظه و متصرفه در آن بوجود می آورد.

باری مقصود خواجه ظاهراً اینست که حال تو ای معشوق حاضر و ناظری و بنعمت وصال تو رسیده ایم و پرده هفت لای ملون برنگ سرخ چشم را بروی کارخانه تصاویر یا کارخانه جامه ای که عبارت از قوه متخیله است (که در هر آن هزاران نقوش و تصاویر مطبوع و ملایم و شیرین یا مکروه و مولم و تلخ از آلام هجران و فراق و خاطره های وصال و بوس و کنار معشوق را ترکیب و تحلیل میکند) بکشیم و از دیدن این کارگاه متعب رنج آور آسوده شویم و بفرغ دل و آرامش خاطر و سکون قلب با تو و با وصال تو و با حضور تو در دریای شادی و فرح غوطه خویریم. و از نعیم نهایات الوصال متمتع و متنعم باشیم.

۱ - رجوع کنید بنیات اللغات

۲ - ایضاً

۳ - Atelier

۴ - حافظ در مطلع غزل دیگری گوید :